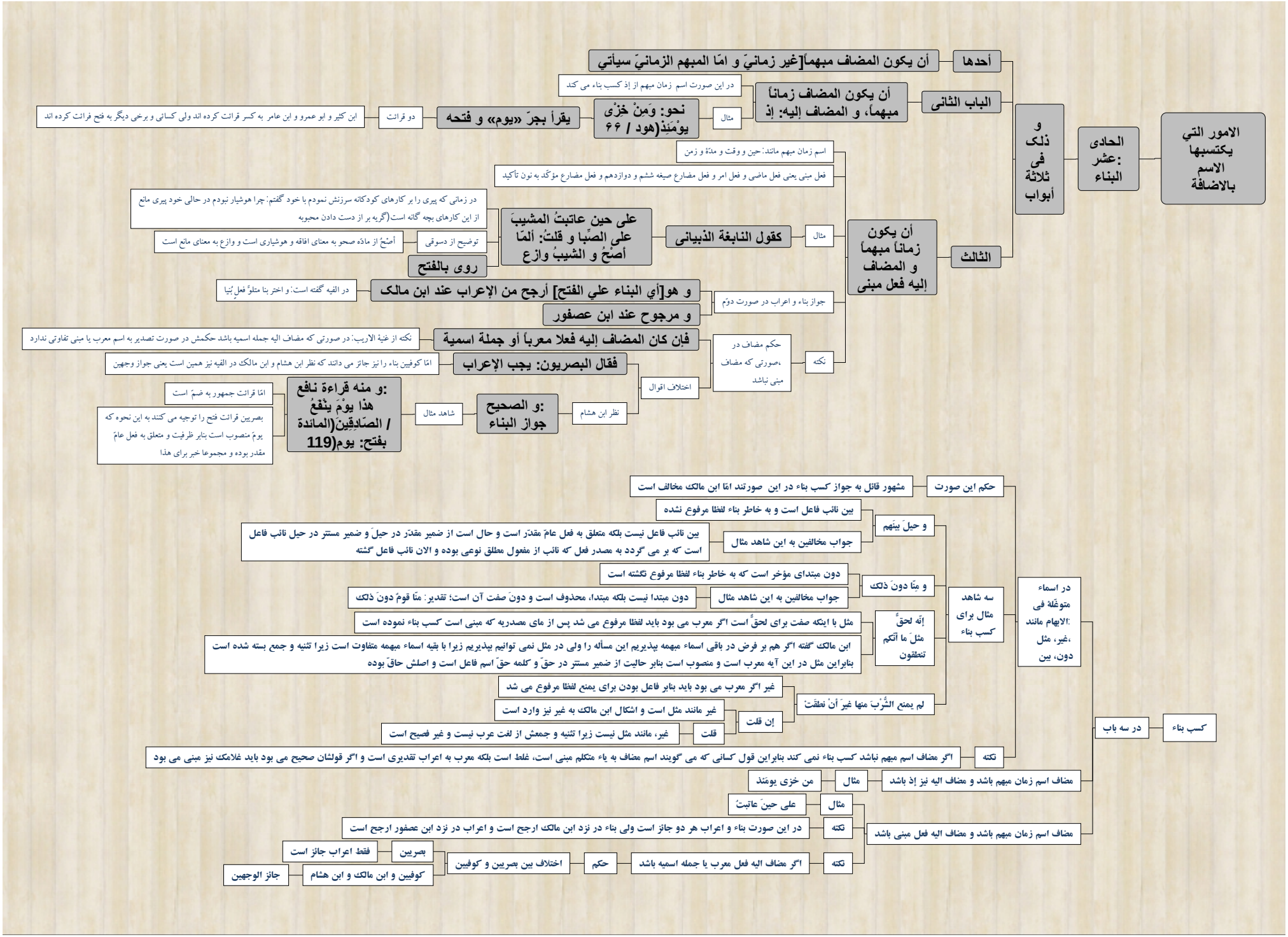
الامور التي يكتسبها الاسم بالاضافة
الحادی :عشر البناء
و ذلک فی ثلاثة أبواب
أحدها
أن يكون المضاف مبهماً[غير زمانيّ و امّا المبهم الزمانيّ سيأتي
الباب الثانی
أن يكون المضاف زماناً مبهماً، و المضاف إليه: إذ
در این صورت اسم زمان مبهم از إذ کسب بناء می کند
مثال
نحو: وَمِنْ خِزْيِ يوْمَئِذٍ(هود / ۶۶
يقرأ بجرّ «يوم» و فتحه
دو قرائت
ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر به کسر قرائت کرده اند ولی کسائی و برخی دیگر به فتح قرائت کرده اند
الثالث
أن يكون زماناً مبهماً و المضاف إليه فعل مبنی
اسم زمان مبهم مانند: حین و وقت و مدّة و زمن
فعل مبنی یعنی فعل ماضی و فعل امر و فعل مضارع صیغه ششم و دوازدهم و فعل مضارع مؤکّد به نون تأکید
مثال
كقول النابغة الذبيانی
على حين عاتبتُ المشيبَ على الصِّبا و قلتُ: ألمّا أصْحُ و الشيبُ وازع
در زمانی که پیری را بر کارهای کودکانه سرزنش نمودم با خود گفتم: چرا هوشیار نبودم در حالی خود پیری مانع از این کارهای بچه گانه است(گریه بر از دست دادن محبوبه
توضیح از دسوقی
أصْحُ از مادّه صحو به معنای افاقه و هوشیاری است و وازع به معنای مانع است
روی بالفتح
جواز بناء و اعراب در صورت دوّم
و هو[أي البناء علي الفتح] أرجح من الإعراب عند ابن مالک
در الفیه گفته است: و اختر بنا متلوَّ فعلٍ بُنِيا
و مرجوح عند ابن عصفور
نکته
حکم مضاف در ،صورتی که مضاف مبنی نباشد
فإن كان المضاف إليه فعلا معرباً أو جملة اسمية
نکته از غنیة الاریب: در صورتی که مضاف الیه جمله اسمیه باشد حکمش در صورت تصدیر به اسم معرب یا مبنی تفاوتی ندارد
اختلاف اقوال
فقال البصريون: يجب الإعراب
امّا کوفیین بناء را نیز جائز می دانند که نظر ابن هشام و ابن مالک در الفیه نیز همین است یعنی جواز وجهین
نظر ابن هشام
و الصحيح: جواز البناء
شاهد مثال
و منه قراءة نافع: هذا يوْمُ ينْفعُ الصّادِقِينَ(المائدة / 119
امّا قرائت جمهور به ضمّ است
بفتح: يوم
بصرین قرائت فتح را توجیه می کنند به این نحوه که یومَ منصوب است بنابر ظرفیت و متعلق به فعل عامّ مقدر بوده و مجموعا خبر برای هذا
در اسماء متوغّلة فی :الابهام مانند ،غیر، مثل دون، بین
حکم این صورت
مشهور قائل به جواز کسب بناء در این صورتند امّا ابن مالک مخالف است
سه شاهد مثال برای کسب بناء
و حیلَ بینَهم
بین نائب فاعل است و به خاطر بناء لفظا مرفوع نشده
جواب مخالفین به این شاهد مثال
بین نائب فاعل نیست بلکه متعلق به فعل عامّ مقدّر است و حال است از ضمیر مقدّر در حیلَ و ضمیر مستتر در حیل نائب فاعل است که بر می گردد به مصدر فعل که نائب از مفعول مطلق نوعی بوده و الان نائب فاعل گشته
و مِنّا دونَ ذلک
دون مبتدای مؤخر است که به خاطر بناء لفظا مرفوع نگشته است
جواب مخالفین به این شاهد مثال
دون مبتدا نیست بلکه مبتدا، محذوف است و دونَ صفت آن است؛ تقدیر: منّا قومٌ دونَ ذلک
إنّه لحقٌّ مثلَ ما أنّکم تنطقون
مثل با اینکه صفت برای لحقٌّ است اگر معرب می بود باید لفظا مرفوع می شد پس از مای مصدریه که مبنی است کسب بناء نموده است
ابن مالک گفته اگر هم بر فرض در باقی اسماء مبهمه بپذیریم این مسأله را ولی در مثل نمی توانیم بپذیریم زیرا با بقیه اسماء مبهمه متفاوت است زیرا تثنیه و جمع بسته شده است بنابراین مثل در این آیه معرب است و منصوب است بنابر حالیت از ضمیر مستتر در حقّ و کلمه حقّ اسم فاعل است و اصلش حاقّ بوده
لم يمنع الشُّرْبَ منها غيرَ أنْ نطقَتْ
غیر اگر معرب می بود باید بنابر فاعل بودن برای یمنع لفظا مرفوع می شد
إن قلت
غیر مانند مثل است و اشکال ابن مالک به غیر نیز وارد است
قلت
غیر، مانند مثل نیست زیرا تثنیه و جمعش از لغت عرب نیست و غیر فصیح است
نکته
اگر مضاف اسم مبهم نباشد کسب بناء نمی کند بنابراین قول کسانی که می گویند اسم مضاف به یاء متکلم مبنی است، غلط است بلکه معرب به اعراب تقدیری است و اگر قولشان صحیح می بود باید غلامک نیز مبنی می بود
کسب بناء
در سه باب
مضاف اسم زمان مبهم باشد و مضاف الیه نیز إذ باشد
مثال
من خزی یومَئذ
مضاف اسم زمان مبهم باشد و مضاف الیه فعل مبنی باشد
مثال
علی حینَ عاتبتُ
نکته
در این صورت بناء و اعراب هر دو جائز است ولی بناء در نزد ابن مالک ارجح است و اعراب در نزد ابن عصفور ارجح است
نکته
اگر مضاف الیه فعل معرب یا جمله اسمیه باشد
حکم
اختلاف بین بصریین و کوفیین
بصرین
فقط اعراب جائز است
کوفیین و ابن مالک و ابن هشام
جائز الوجهین